

# تحلیل دستورالعمل نحوه احضار و جلب فرماندهان و مسئولان نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۴/۹/۱

عطاءاله رودگر کوهپرا<sup>۱</sup>

## چکیده

دستورالعمل نحوه احضار و جلب فرماندهان و مسئولین نیروهای مسلح برای حفظ حرمت و جایگاه نیروهای مسلح و رعایت شأن و منزلت آنها شرایط خاصی را برای احضار و جلب آنان مقرر کرده است. این دستورالعمل دارای نکاتی درخور تأمل و تفکر و انتقاد است. برخی ایرادهای این دستورالعمل عبارت‌اند از: ابهام درباره شمول دستورالعمل به موارد غیر از احضار و جلب، روشن نبودن مفهوم «منتقلین» ذکر شده در بند «و» ماده ۱، ابهام درباره اختیار رئیس سازمان قضائی، ابهام در معنای دقیق ترک تعقیب، روشن نبودن تکلیف قاضی در صورت کافی نبودن دلایل و مدارک برای ادامه رسیدگی، روشن نبودن مفهوم «اقدام ویژه از سوی دفتر ویژه سازمان قضائی نیروهای مسلح، درگیر کردن مقام رهبری در امور غیرمهم، ابهام قانونی درباره تأمین اعتبار مورد نیاز توسط ستاد کل تأمین (مندرج در تبصره ۲ ماده ۵)، و وجود مقرراتی که به اطلاع دادرسی منجر می‌شوند.

## واژگان کلیدی

احضار، جلب، نیروهای مسلح، ترک تعقیب، سازمان قضائی نیروهای مسلح، رئیس سازمان قضائی

۱. کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی و بازپرس دادسرای عمومی و انقلاب تهران ناحیه ۹ (فرودگاه مهرآباد)

## مقدمه

حفظ حرمت و جایگاه نیروهای مسلح و رعایت شأن و منزلت آنها موجب اقتدار نظام حاکم بر کشور است. به همین دلیل، احضار و جلب برخی از نظامیان شرایط خاصی را ایجاب می‌کند.

قانون‌گذار ایران به حکم ماده ۴ ق.ا.د. رسیدگی به جرم‌های عمومی افسران نظامی از درجه سرتیپی و بالاتر را در صلاحیت دادگاه کیفری استان تهران قرار داده است. ماده ۳ قانون تعیین حدود صلاحیت دادرها و دادگاههای نظامی کشور مصوب ۱۳۷۳/۵/۶ مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز مقرر می‌دارد که «کلیه جرائم نظامیان دارای درجه سرتیپی و بالاتر در مراجع قضایی زیربط در تهران رسیدگی می‌شود».

دستورالعمل نحوه احضار و جلب فرماندهان و مسئولین نیروهای مسلح که در تاریخ ۱۳۷۵/۳/۵ به تصویب فرماندهی کل قوا رسید، پس از اصلاحات جزئی بعدی در نهایت در آخرین مرحله در تاریخ ۱۳۸۴/۹/۱ بازنگری اساسی شده و جانشین دستورالعمل قبلی شد.

در مورد این دستورالعمل نکات زیر درخور تأمل اند:

۱. در ماده ۱ این دستورالعمل از عبارت «هر گونه احضار و جلب» استفاده شده است. این پرسش مطرح می‌شود که آیا احضار و جلب نظامی فقط به اتهام مربوط است یا در مورد شکایت و ادای گواهی نیز این مسأله صدق می‌کند. در این باره دو نظر مطرح است:
  - ۱-۱. گروهی معتقد اند که دستورالعمل مصوب ۱۳۷۵/۳/۵ فرماندهی کل قوا بر اساس ماده ۳ قانون حدود صلاحیت دادرها و دادگاههای نظامی کشور مصوب ۱۳۷۳/۵/۶ مجمع تشخیص مصلحت نظام فقط جرم‌های نظامی را شامل می‌شود. ولی، دستورالعمل تازه تصویب جامع‌تر بوده و مورد بازنگری اساسی قرار گرفته است و، در راستای هدف‌های مورد نظر، هر گونه احضار اعم از احضار برای پاسخ‌گویی به اتهام یا ادای گواهی یا به‌منزله شاکی و مطلع را نیز دربرمی‌گیرد.

وانگهی، احضار متهم اغلب در محل کار و فعالیت شخصی او صورت می‌گیرد که بیش‌تر در آن مکان حضور دارد و دسترسی به وی آسان‌تر است. بنا بر این، آنچه به موقعیت شغلی و جایگاه نظامی لطمه می‌زند، نفس عمل احضار است نه موضوع آن. ماده ۲ نیز همه مراجع قضائی را موظف کرده است که «تحت هر عنوانی» درخواست احضار خود را به سازمان قضائی نیروهای مسلح بفرستند و در نتیجه، این امور مواردی جز اتهام را نیز دربرمی‌گیرد؛

۲-۱. عده‌ای نیز بر این باور اند که در ماده ۱ واژه‌های احضار و جلب با «و» عطف کنار هم آمده‌اند. معمولاً در امور کیفری و در مورد اتهام است که این دو کلمه با هم به کار برده می‌شوند. در مورد طرح شکایت شاکی، ممکن است الزامی به حضور او در مراجع قضائی نباشد یا شاکی نخواهد در دادگاه حضور پیدا کند. در آن صورت، ممکن است رأی دادگاه به ضرر او صادر شود، ولی دادگاه نمی‌تواند شاکی را به بهانه عدم حضور جلب کند. اگر چه به موجب ماده ۱۵۹ ق.آ.ا.ک، مراجع قضائی پس از مرحله دوم احضار می‌توانند شاهد را جلب کنند، این امر زمانی تحقق می‌یابد که احقاق حق تنها متوقف به شهادت شاهد باشد و این امری استثنائی است که نمی‌توان آن را به همه موارد تعمیم داد.

وانگهی، موضوع دستورالعمل اگر چه به جرم‌های عمومی نیز تسری داده شده است، فقط به امور کیفری و اتهام نظامیان مربوط است. زیرا، آنچه به شؤون نظامی و اقتدار جایگاه او خلل وارد می‌کند اتهام است نه دعوت به دادگاه به‌عنوان شاهد یا مطلع یا شاکی.

افزون بر آن، تبصره ۱ ماده ۵ دستورالعمل در مورد پیشنهاد عفو و ترک تعقیب فقط درباره اتهام نظامیان مشمول دستورالعمل صادق است. در تبصره ۲ همین ماده نیز که از گرفتن رضایت شاکی سخن به میان آمده است نمی‌تواند چیزی جز امور کیفری و بحث اتهام مطرح باشد؛

۲. مطابق بند «و» ماده یک، احضار و جلب بازنشستگان و منتقلین و اموری که مربوط به زمان خدمتشان مشمول دستورالعمل بوده‌اند کماکان مشمول دستورالعمل خواهد بود.» در این بند، منظور قانون‌گذار از واژه «منتقلین» روشن نیست که دو دیدگاه در اینجا مطرح شده است:

۱-۲. گروهی بر این باور اند که منظور از «منتقلین» افرادی اند که به سازمان‌های نظامی موضوع دستورالعمل منتقل شده اند و افراد منتقل شده به جایی که نفس عمل آن نظامی نیست موضوع آن نیستند و اساساً حرف «و» بعد از منتقلین نیز واژه «در» بوده که به اشتباه «و» قید شده است؛

۲-۲. عده‌ای دیگر بسیار محتاط بوده و این بند را به نفع نظامیان تفسیر کرده و چنین استدلال می‌کنند که موضوع و هدف دستورالعمل بر نظامی بودن شخص متمرکز است نه صرفاً جایگاه یا مکان فعالیت نظامیان. بنا بر این، در صورتی که این نظامی به سازمان دیگر هر چند غیرنظامی منتقل شود، چون با حفظ جایگاه نظامی (از نظر درجه) انتقال پیدا می‌کند، هرگز نمی‌توان او را در زمان فعالیت غیرنظامی فاقد درجه مربوط دانست؛ همانند دادرسانی که در سازمان‌ها و وزارتخانه‌های دیگر مأمور به خدمت می‌شوند و در صورت ارتکاب جرم ناگزیر باید از سمت قضائی معلق شوند تا بتوان به اتهام آنها رسیدگی کرد.

نظر گروه دوم (که ظاهراً اغلب دادرسان با توجه به اهمیت موضوع و شرایط دستورالعمل و با توجه به قاعده کلی تفسیر قانون به نفع متهم چنین نظر دارند) دامنه ماده را بسیار گسترده می‌کند. در این صورت، هر نظامی دارای درجه سرتیپی که به وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها و شرکت‌های دولتی (که هیچ ارتباطی با مسائل نظامی ندارد) منتقل شده باشد مشمول این ماده است. برای مثال، مدیر عامل یک شرکت خودروسازی اگر از این دسته از نظامیان باشد که سال‌ها پیش از وزارت دفاع به شرکت‌های مختلف (و اکنون به شرکت خودروسازی) مأمور به خدمت

شده باشد. با این استدلال، چنانچه در این کارخانه حادثه کاری اتفاق بیفتد یا در اثر نقص فنی خودروها فردی فوت کند یا آسیب بدنی ببیند، در نهایت اتهام متوجه مدیر این شرکت است و در نتیجه، احضار وی باید تابع دستورالعمل باشد.

بنا بر این، ضرورت دارد که این ابهام رفع شود و به طور کلی این گروه از نظامیان مشمول دستورالعمل نباشند. زیرا، حساسیت شغلی و ضرورت حفظ اقتدار فرماندهی در نیروهای مسلح و رعایت شوون شغلی فرماندهان و مسؤولان ارشد این نیروهاست که مورد نظر دستورالعمل است و این مسأله به شخصیت حقوقی آنان برمیگردد و نه شخصیت حقیقی شان؛

۳. بر پایه تبصره ۱ ماده ۵ دستورالعمل، «... در مواردی که بنا به تشخیص رئیس سازمان قضایی احضار یا جلب ضروری نباشد پیشنهاد عفو یا ترک تعقیب به محضر مقام معظم فرماندهی کل قوا تقدیم خواهد شد». به موجب بند ۱۱ اصل ۱۱۰ ق.ا.، عفو یا تخفیف مجازات محکومان در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد رئیس قوه قضائیه توسط رهبر صورت میگیرد. این پرسش مطرح است که آیا با توجه به نحوه نگارش ماده چنین اختیاری برای رئیس سازمان قضایی پیش‌بینی شده است یا خیر.

پاسخ مثبت به این پرسش خلاف نص صریح قانون اساسی است. می‌توان این گونه تفسیر کرد که پیشنهاد عفو در هر صورت از رهگذر رئیس قوه قضائیه به رهبر ارائه می‌شود؛ یعنی، با اعلام مراتب از سوی رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح به رئیس قوه قضائیه و سپس پیشنهاد ایشان به رهبر. در این صورت، این ابهام وجود دارد که چنانچه رئیس قوه قضائیه احضار یا جلب و به طور کلی رسیدگی به پرونده را خلاف نظر رئیس سازمان قضایی ضروری بداند، تکلیف چیست؟ آیا رئیس سازمان قضایی مکلف به پذیرش نظر رئیس قوه قضائیه است؟ یا اینکه به حکم این دستورالعمل، پیشنهاد عفو یا ترک تعقیب در مورد افراد موضوع دستورالعمل به

رئیس سازمان قضائی واگذار شده است؟

نکته بعدی این است که آیا ترک تعقیب در معنای حقوقی به کار رفته است یا در معنای عرفی کلمه. اگر این عبارت را صرف نظر کردن از تعقیب متهم به طور کلی [یعنی معنای عرفی] بدانیم، اساساً رسیدگی دیگر نباید ادامه یابد و با توجه به فلسفه دستورالعمل نقض غرض است. اگر معنای حقوقی ترک تعقیب مورد نظر است، بهتر بود که از عبارت «منع تعقیب» استفاده می‌شد؛

۴. بر پایه ماده ۴ دستورالعمل، «در مواردی که از نظر رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح دلایل و مدارک برای ادامه رسیدگی کافی نباشد رئیس سازمان موضوع را به قاضی رسیدگی کننده اعلام تا عنداللزوم تصمیم مقتضی را اخذ و یا طبق این دستورالعمل اقدام نماید».

بدیهی است که دادرسی رسیدگی کننده با رعایت ماده ۱۲۴ ق.آ.د.ا.ک. با احراز دلایل کافی از رئیس سازمان قضائی احضار متهم را درخواست می‌کند. با عدم پذیرش رئیس سازمان، ممکن است اقدام دیگری در راستای جمع‌آوری دلایل انجام دهد ولی، چنانچه هیچ یک از دلایل موجود از نظر رئیس سازمان کافی نباشد، دادرسی رسیدگی کننده چه اقدامی می‌تواند انجام دهد؟ آیا باید به جمع‌آوری دلایل کماکان ادامه دهد؟ این راه حل عاقلانه به نظر نمی‌رسد. آیا وی باید قرار منع تعقیب یا براءة صادر کند؟ پاسخ این پرسش نیز منفی است. زیرا، اساساً معنا ندارد که دادرسی رسیدگی کننده قبل از رسیدگی — به‌ویژه زمانی که به اعتقاد او دلایل کافی برای رسیدگی وجود دارد — اظهار نظر نهایی حاکی از عدم تعقیب متهم کند. و اگر مجبور باشد طبق نظر رئیس سازمان قضائی چنین اقدامی را انجام دهد، اقدام وی دیگر اساساً قضاوت نیست.

دستورالعمل دو راه حل را پیش روی دادرسی گذاشته است. بر پایه راه حل نخست، وی تصمیم مقتضی را اتخاذ کند. عبارت «تصمیم مقتضی» در اینجا به چه معنا

ست؟ اصولاً اتخاذ تصمیم مقتضی در جایی به کار می‌رود که فرد دارای اختیار کامل بوده و ابزار آن هم موجود باشد. وانگهی، در ماده ۴ دستورالعمل درخواست احضار متهم مقدمه رسیدگی به اتهام بوده و شرایط تصمیم نهایی فراهم نیست.

بر پایه راه حل دوم، دادرس باید «طبق این دستورالعمل اقدام نماید». این جمله نیز مبهم است. زیرا، دستورالعمل چیزی جز درخواست احضار متهم (به جز تبصره ۱ ماده ۵ که در شرایط خاصی باید قرار موقوفی یا ترک تعقیب صادر کند) به او تفویض نکرده است؛

۵. مطابق ماده ۶ دستورالعمل، «... کلیه اقدامات مربوط به احضار و جلب آنان [فرماندهان موضوع این دستورالعمل] فقط از طریق دفتر ویژه سازمان قضائی ن.م. انجام می‌پذیرد».

در اینجا نیز این ابهام وجود دارد که اقدام دفتر ویژه چگونه خواهد بود. آیا این دفتر فقط احضاریه‌ای را که دادرس رسیدگی‌کننده امضاء کرده است تقدیم متهم خواهد کرد یا اینکه رئیس دفتر ویژه متهم را برای حضور در شعبه دادگاه رسیدگی‌کننده احضار می‌کند؟ به عبارت دیگر، آیا دفتر ویژه فقط رابطی بین دادرس و متهم است یا ابلاغ قضائی داشته و جانشین دادرس خواهد شد؟

وانگهی، مطابق بند ۴ قسمت هـ دستورالعمل نیز، «در صورت عدم رعایت مفاد دستورالعمل توسط بعضی محاکم قضائی، دفتر ویژه اقدامات قانونی لازم را درباره محاکم مزبور حسب مورد بعمل آورد». در این بند، منظور از اقدام‌های قانونی و مصداق‌های آن روشن نیست؛

۶. پرواضح است که وظائف و اختیارات رهبر در اداره امور کشور — علاوه بر آنچه اصل ۱۱۰ ق.ا. تصریح کرده — به اندازه‌ای است که با توجه به جایگاه رفیع رهبری مصلحت ایجاب می‌کند که مشغله کاری ایشان بیش تر نشود. اگر شمار این نظامیان اندک بوده یا در حد شخصیت‌های بسیار مهم نظامی چون وزیر دفاع، جانشینان وی

و به طور کلی فرماندهان تراز اول نیروهای مسلح تعیین می‌شد یا حداقل برخی از جرم‌های مهم آنان را دربرمی‌گرفت، شاید این امر توجیه داشت. ولی، اکنون با توجه به گذشت نزدیک به سه دهه از پیروزی انقلاب اسلامی، توسعه علمی و فنی و تحصیلات عالی نظامیان و پشت سر گذاشتن دفاع مقدس و دوران بازسازی و پیشرفت علم و فناوری در زمینه دفاعی، شمار نظامیان دارای درجه سرتیپی در نیروهای مسلح بسیار افزایش یافته است. بنا بر این، مصلحت نیست که رهبری را درگیر مسأله‌ای مانند احضار یک نظامی توسط مراجع قضائی کرد.

بر پایه ماده ۲ دستورالعمل، «کلیه مراجع قضایی موظفند در مواقع احضار یا جلب فرماندهان موضوع ماده یک تحت هر عنوانی تقاضای خود را به همراه گزارش پرونده و علت احضار یا جلب به سازمان قضایی نیروهای مسلح در تهران ارسال نمایند». بنا بر این، دادستان عمومی تهران یا رئیس دادگاه کیفری استان باید ضمن گزارش پرونده و تصریح علت احضار از رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح احضار متهم را درخواست کند. برای مثال، چنانچه یک مأمور نیروی انتظامی مشمول دستورالعمل که در مقام ضابط دادستان عمومی تهران انجام وظیفه می‌کند مرتکب جرم از جمله عدم اجرای دستور قضائی شود، دادستان عمومی تهران نمی‌تواند او را احضار کند مگر اینکه از رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح درخواست کند!

همچنین، دادرسان دیوان عالی کشور یا شعبه‌های تشخیص دیوان<sup>۲</sup> که در واقع آخرین مرحله رسیدگی به پرونده را بر عهده دارند و آرای رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح (به‌عنوان رئیس دادگاه نظامی یک) را مورد تجدید نظر قرار می‌دهند در صورت ضرورت احضار متهم باید از دادگاه تالی کسب اجازه کنند!<sup>۳</sup>

۲. اگر چه با اصلاحیه اخیر ق.ت.د.ع.ا. شعبه تشخیص دیوان تقریباً جایگاهی ندارد، نسبت به پرونده‌هایی که در آن شعبه‌ها مطرح بوده و مکلف به رسیدگی اند این ایراد مطرح است.

۳. ماده ۷ دستورالعمل: «... رئیس سازمان قضایی در صورت لزوم دستور احضار صادر می‌نماید...». این ماده حداقل از نظر نگارشی می‌توانست به جای کلمه «دستور» از واژه‌هایی مانند موافقت یا شبیه آن استفاده کند.



افزون بر آن، تشخیص این مسأله که آیا موضوع احضار کنونی همان موضوع قبلی است و آیا در مرحله‌های بعدی رسیدگی کسب اجازه دوباره برای احضار لازم است یا خیر از دادرسی رسیدگی کننده سلب شده و به رئیس سازمان قضائی محول شده است. ماده ۱۰ دستورالعمل نیز به نوعی دیگر از دادرسی رسیدگی کننده در صدور قرار بازداشت سلب اختیار کرده و صدور آن را منوط به تشخیص ضرورت از سوی رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح کرده است.

ماده ۱۱ دستورالعمل مشکل را دوچندان کرده و یک مقام قضائی یعنی دادستان نظامی تهران را نیز به رئیس سازمان قضائی افزوده است. صرف نظر از وجود مشکلات احتمالی مربوط به جمع کردن نظر موافق این دو مقام قضائی و طولانی شدن روند رسیدگی در موارد فوری و ضروری، تشخیص ایجاد خسارت جانی و مالی سنگین و بیم فرار... که از وظائف دادرسی رسیدگی کننده است از او سلب شده و به مقام‌های دیگری واگذار شده است. بنا بر این، در صورت ارتکاب جرم‌های عمومی که تعقیب آن از وظایف و اختیارات و در تخصص دادستان عمومی است، یک مقام قضائی غیرمرتبط باید در این زمینه اظهار نظر کند.

بر پایه ماده ۱۲ دستورالعمل، «دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت در مورد احضار فرماندهان و مسؤولین روحانی شاغل در ن.م. مکلف به رعایت این دستورالعمل اند». این مقرر بر مشکلات و ایرادهای مربوط به جرم‌های خاص روحانیون افزوده است؛ بدین معنا که، دادستان ویژه روحانیت که به موجب ماده ۳ آئین‌نامه ویژه روحانیت منصوب مقام معظم رهبری است در جهت تعقیب و بازداشت متهم باید موافقت دادستان نظامی تهران و رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح را به دست آورد.

آیا سلب اختیار از دادستان عمومی تهران، دادستان ویژه روحانیت، دادرسان دادگاه‌های کیفری استان، دیوان عالی کشور، شعبه‌های تشخیص و محول کردن اختیارات گسترده به دادستان نظامی تهران و رئیس سازمان قضائی ضرورت دارد؟

۸. به حکم تبصره ۲ ماده ۵ دستورالعمل، «در موارد فوق هر گاه پرونده دارای شاکی خصوصی باشد اقدامات لازم برای اخذ رضایت شاکی توسط دفتر ویژه انجام خواهد شد. با اعلام رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح، اعتبار مورد نیاز توسط ستاد کل تأمین خواهد شد».

در صورت ارتکاب جرم توسط یک نظامی دارای شرایط موضوع دستورالعمل، پرداخت خسارت ناشی از جرم از بیت‌المال اگر ارتکاب جرم به وظائف شغلی او مربوط باشد، می‌تواند توجیه داشته باشد که آن هم جای بحث دارد. زیرا، برای مثال، دادرس اگر در مقام قضاوت در صورت تقصیر (تعدی و تفریط) که می‌تواند غیر عمد باشد موجب ضرر مادی یا معنوی کسی شود باید خود جبران کند و این مسأله آن قدر اهمیت دارد که اصل ۱۷۱ ق.ا. و ماده ۵۸ ق.م.ا. به آن اختصاص یافته است. حال آنکه، بر اساس تبصره ۲ ماده یادشده، نظامی مشمول دستورالعمل اگر مرتکب جرم شود، خسارت آن باید از بیت‌المال پرداخت شود.

از آنجا که اصل این است که افراد مسؤول رفتار مجرمانه خود باشند و همچنین با توجه به اصل ۲۰ ق.ا. که مقرر می‌دارد «همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند...» نمی‌توان تفسیر عالی از این تبصره ارائه داد تا جایی که حتی جرائم عمدی و غیر مرتبط با وظایف شغلی نظامیان یادشده را در بر گیرد و در بقیه موارد نیز شایسته بود مراجعه دولت به نظامیان مرتکب جرم به منظور مطالبه خسارت پرداخت‌شده ناشی از جرم او پیش‌بینی شود تا در مجموع از بودجه بیت‌المال برای رفتار مجرمانه آنان هزینه نشود؛

۹. در مورد اطالاه دادرسی در پرتو این دستورالعمل نکات زیر درخور توجه است:

۹-۱. تسلیم ابلاغ احضاریه یا نامه‌ها توسط مأموران به مخاطبان چنانچه سازمان‌های نظامی باشند با توجه به وجود مقررات خاص و محدودیت در ورود آسان و دسترسی به فرماندهان در مقایسه با افراد عادی با تأخیر بیش‌تر صورت می‌گیرد؛

۲-۹. چنانچه احضار متهم نظامی منوط به مکاتباتی باشد که پس از وصول و ایصال یا پاسخ‌گویی به استعلام یا هماهنگی با افراد یا سازمان‌های خاصی امکان‌پذیر باشد، وقت زیادی صرف می‌شود. حال اگر مقررات دستورالعمل بر آن افزوده شود، طبیعی است که از همان ابتدا روند رسیدگی پرونده قضائی با اطاله دادرسی رو به رو می‌شود؛

۳-۹. بر پایه ماده ۸ دستورالعمل، «در کلیه مواردی که پس از احضار، جلب فرماندهان مزبور ضروری باشد برای جلب آنان باید اجازه جداگانه اخذ شود». این پرسش مطرح است که وقتی اجازه احضار روندی طولانی — حتی موافقت فرماندهی کل قوا — را طی کرده و متهم پرونده به آن بی‌توجه بوده است، آیا واقعاً گرفتن اجازه دوباره از مقام رهبری برای فرد متمدن ضرورت دارد؟ آیا از یک نظامی رده‌بالا انتظار می‌رود که به موضوع بی‌تفاوت بوده و با وجود موافقت فرماندهی کل قوا در دادگاه حضور نیابد؟ اگر چنین شود، تصور نمی‌رود که این فرد مستحق رأفت بیش از حد بوده تا بتواند از امتیازهای ماده ۸ استفاده کند؛

۴-۹. افزوده شدن مقام دادستان نظامی به رئیس سازمان قضائی نیز از مواردی است که می‌تواند موجب اطاله دادرسی شود؛

۵-۹. رسیدگی به موضوع اتهام از رهگذر مکاتبه رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح با او درباره موضوعی که دادرسی دیگری مسؤؤل رسیدگی به پرونده است — آن هم در جرم‌های غیرنظامی — چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ آیا رئیس سازمان قضائی خود فرصت کافی برای رسیدگی به همه پرونده‌های نظامیان مشمول دستورالعمل را دارد؟ در واقع، یک رسیدگی مقدماتی از نوع دادرسی اختصاری یا غیرحضوری به رئیس سازمان قضائی واگذار شده است که از موجبات طولانی شدن روند پرونده خواهد بود.

## پیشنهادها

با توجه به موارد مطرح شده، پیشنهادهای زیر در مورد دستورالعمل درخور ذکر است:

۱. رفع ابهام از موارد ابهام پیش گفته در دستورالعمل برای پرهیز از اختلاف رویه و صدور آراء متناقض؛

۲. تفویض اجازه احضار و جلب به فردی دیگر مانند رئیس قوه قضائیه و کاستن از مشغله‌های رهبری در امور غیرمهم؛

۳. تفویض اختیارات پیش‌بینی شده برای رئیس سازمان قضائی در دستورالعمل به مقام قضائی دیگر در راستای حفظ استقلال و اقتدار دادرسان همه مراجع قضائی؛

۴. تعیین دادرسان ویژه برای رسیدگی به جرم نظامیان با هدف حفظ اقتدار فرماندهان و مسؤولان ارشد نیروهای مسلح و کاستن از تشریفات؛

۵. مستثنی شدن نظامیانی که در جایگاه نظامی نیستند از شمول دستورالعمل؛

۶. امکان رسیدگی به اتهام متهم نظامی با حضور داوطلبان؛

۷. محدود شدن دایره عفو و ترک تعقیب به جرم‌های کم‌اهمیت و جرم‌های دارای جنبه خصوصی قوی‌تر و تغییر عنوان «ترک تعقیب» به «منع تعقیب»؛

۸. تصریح در خصوص امکان مراجعه به متهم برای جبران خسارت به‌ویژه در موردی که جرم ارتكابی ارتباطی با وظیفه شغلی مرتکب ندارد؛

۹. بررسی موارد فوری و ضروری توسط دادستان مربوط.